

مطالعات فرهنگی دایاسپورا و جهان وطنی

محمدسعید ذکائی**

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۲۲ تاریخ بازنگری: ۹۹/۰۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۰۸

چکیده

تلاقی فرهنگ، سیاست و عاملیت در سطوح جهانی و فراملی، حوزه مطالعاتی دایاسپورا را به قلمرو نظری و تجربی جذاب و مهمی در میدان علوم اجتماعی تبدیل ساخته است. تحلیل تجربه دایاسپورا مستلزم به‌کارگیری سطوح تحلیلی و مفهومی چندلایه و توجه به زمینه‌های متنوع ساختاری، تاریخی و تکنولوژیک است. مقاله حاضر با تمرکز بر تجربه و اندیشه جهان وطنی به‌مثابه هسته‌ای محوری و استراتژیک برای فهم هویت دایاسپوریک، به دنبال نشان دادن فرآیند، سازوکار، تنوعات، موانع و تنگناهایی است که این تجربه در میان مهاجرین به خود می‌گیرد. نظریه فرهنگی پسا ساختارگرا، پسا استعماری و فمینیسم با به‌کارگیری طیفی از مفاهیم، روش‌ها و مفروضات رشته‌ای، قابلیت‌های زیادی در توضیح و تفسیر فرصت‌ها و محدودیت‌های پیش روی مهاجران بین‌المللی فراهم می‌سازند که توجه به آن درس‌های مهمی را برای سیاست‌گذاری مهاجرین هم در کشورهای میزبان و هم در کشورهای مادر فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: دایاسپورا، جهان وطنی، مهاجرین بین‌المللی، نظریه فرهنگی، سیاست فرهنگ.

طرح مسأله

دایاسپورا یا غربت نشینی به تجربه‌ای آشنا و فراگیر در متن جامعه معاصر بدل شده است و به‌طور فزاینده‌ای توجه گفتمان‌های (آکادمیک، غیر آکادمیک)، بازنمایانه و سیاستی را به خود جلب کرده است. دایاسپورا تجربه زندگی انسان امروز را به تجربه‌ای متفاوت بدل ساخته است و سناریوها و دورنمای محتمل متفاوتی را برای آینده آن رقم می‌زند. چرخه‌ای از عوامل و زمینه‌های زیست‌محیطی، سیاسی و فرهنگی و تکنولوژیک به جابجایی‌های توده‌ای انسانی از سرزمینی به سرزمین دیگر سرعت بیشتر بخشیده‌اند و منطق و دلالت‌های متفاوتی را برای نگرش و ارزیابی مهاجران نسبت به طیفی از مقولات و سازه‌های هویتی چون سرزمین، فرهنگ، وطن و شیوه‌های مطلوب و نامطلوب زندگی ایجاد کرده‌اند. تحولات فوق چالش‌ها و مجادلات مفهومی و تجربی زیادی را پدید آورده است که دامنه آن علاوه بر وجوه هنجاری و نظری، ابعاد اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی زیادی می‌یابد. سؤالاتی از این نوع که در فرآیند مهاجرت موضع مهاجرین نسبت به فرهنگ جامعه میزبان و اولیه خود چگونه است و چه سیاستی را برای هویت خود برمی‌گزینند، ارزش‌های جهان وطنانه چه نسبتی با مهاجرت دارد و چه سبک‌های زندگی را طلب می‌کند، استراتژی‌ها و سنخ‌هایی که بر اساس آن مهاجرین با جهان وطنی مواجه می‌شوند چگونه است، چه زمینه‌ها و شرایطی بر نوع نگاه و استراتژی‌ها آن‌ها در این مواجهه مؤثر است و اساساً چه نسبتی بین مهاجرت به‌عنوان یک انتخاب سبک زندگی و جهان وطنی به‌عنوان یک ارزش و نوعی تفکر برقرار است، از جمله سؤالات محوری هستند که در این مقاله به شیوه‌ای تحلیلی و نظری به دنبال پاسخگویی به آن هستیم.

پرداختن به مسأله دایاسپورا و جهان وطنی از ابعادی چند حائز اهمیت است. اگرچه شکل گرفتن مسأله مهاجرت‌های بین‌المللی و توجه به آن در ایران سابقه‌ای طولانی دارد و ریشه‌های آن را می‌توان حتی از ابتدای دوره قاجار ردیابی کرد، با این حال ابعاد و تنوع آن در سال‌های پس از انقلاب اسلامی اهمیتی بیشتر یافته است. جمعیت مهاجران با خاستگاه‌ها و شرایط مختلف دانشجو در این سال‌ها با ابعادی بی‌سابقه رشد یافته و اجتماع بزرگی از مهاجرین ایرانی را در خارج از کشور شکل داده است. به موازات، این مهاجرت‌ها موضوعی برای واکنش‌های مختلف رسمی و سیاسی دولت مردان و تا اندازه‌ای محافل آکادمیک بوده است. مواضع سیاسی اتخاذ شده به مهاجرت آشکارا وابسته به رویکردهای سیاسی دولت‌های پس از انقلاب بوده است و در هر دو سوی موافق و مخالف گفتمان‌هایی نسبت به این پدیده شکل گرفته است. به نظر می‌رسد موضع‌گیری بر سر مهاجرین ایرانی

۳ مطالعات فرهنگی دایاسپورا و جهان وطنی؛ ذکائی

امتدادی از تنش‌های جاری و فراگیر بر سر سنت، مدرنیته و گفت‌وگوهای متناسب غرب گرایانه و غرب ستیزانه و طرفدار و یا مخالف جهانی شدن بوده است. آرایش جریان‌ها و گفت‌وگوهای متفاوت نسبت به غرب و جهانی شدن در ایران به تناسب نگاه‌های متفاوتی به مقوله دایاسپورای ایرانی به همراه داشته که از همدلی تا نگاه بینابینی و سوءظن و بی‌اعتمادی (هم فرصت و هم تهدید) در نوسان بوده است. از سوی دیگر تحول در مناسبات و هویت یابی دایاسپورای ایرانی به واسطه پویایی‌های درون اجتماعات مهاجر، تحولات تکنولوژیک، ساختاری و نیز نسلی، لاجرم چندگانگی تعریف آن‌ها از خود، سرزمین مادری و اجتماعات میزبان را بدنبال دارد.

فهم تحولات هویتی دایاسپورا و تنظیم سیاستی مناسب برای مواجهه با آن آشکارا مستلزم شناخت و به‌کارگیری رویکردهای نظری نوین و چند رشته‌ای است. سنت موجود علوم اجتماعی در ایران به‌طور غالب مهاجرت‌های بین‌المللی را از دریچه رویکردهای ساختارگرایانه و با تأکید بر مفاهیم اقتصادی و اجتماعی و روان‌شناختی (نوعاً تبیین گرایانه) مورد مطالعه قرار داده است. به همان‌سان در مطالعات موجود توجه تجربی اندکی معطوف به پویایی‌ها و شرایط زیست مهاجرین و زمینه‌های بین فرهنگی که تفسیر آن‌ها از تجارب و زندگی خویش را تحت تأثیر قرار می‌دهند گردیده است. ترویج مفهوم‌سازی‌های جدید از شرایط زیست مهاجرین خارج از کشور و پیچیدگی‌های ارتباط آن‌ها با خود و جوامع اصلی و میزبان، زمینه‌ساز پیشبرد سنت مطالعاتی دایاسپورا خواهد بود که به‌مثابه حوزه‌ای بین‌رشته‌ای و مدار طیفی از رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی (مردم‌شناسی، علوم سیاسی، ارتباطات، جامعه‌شناسی، تاریخ، نقد ادبی، مطالعات فرهنگی و مانند آن) است.

در ادامه پس از ارائه تعاریفی از دایاسپورا، جهان‌وطنی و مهاجرت سبک زندگی، رویکردهای نظری رقیب در ترسیم روابط سازه‌های مفهومی فوق را با تأکید بر منظر مطالعات فرهنگی مرور و ارزیابی کرده و دلالت‌های این مفهوم‌سازی‌ها را در فهم هویت دایاسپوریک، تحولات آن و نیز نسبت آن با ارزش‌ها و فرآیند جهان وطنی بررسی خواهیم کرد. بخش پایانی مقاله نیز با اتکا به مصاحبه‌های نیمه ساخت‌یافته نگارنده با چهارده نفر از دانشجویان دکترای ایرانی شاغل به تحصیل در اسپانیا (شهر بارسلون) در پی ارائه سنخ‌شناسی تجربی از هویت دایاسپوریک آن‌ها و ارزیابی و تدقیق تجربی مفهوم‌سازی ارائه شده در بخش نظری مقاله است.

دایاسپورا چیست؟^۱

تعاریف ارائه شده از چنان تنوع و گاه آشفتگی برخوردار است که ترسیم چهارچوب‌های روشنی برای آن را همچون بسیاری از دیگر مفاهیم علوم اجتماعی دشوار می‌سازد. تغییرپذیری‌های شرایط زیستی مهاجرین، تعریف اجتماع، سرعت یافتن جابجایی‌ها و تنوع انگیزه‌ها، احساسات و تعلقات مهاجرین به اجتماع اصلی و میزبان، دایره شمول تعاریف را چنان محدود می‌کند که برخی پژوهشگران اساساً در کارایی مفهوم دایاسپورا تردید می‌کنند.

از جمله نخستین تعاریف اینک کلاسیک از دایاسپورا می‌توان به تعریف سافران (۱۹۹۱) اشاره کرد که برخورداری از ترکیبی از شرایط زیر را برای تعلق به دایاسپورا شناسایی می‌کند: (۱) پراکندگی فرد و اجدادش در دو چند ناحیه خارجی، (۲) حفظ حافظه جمعی یا اسطوره‌هایی درباره سرزمین مادری اصلی خود (شامل مکان فیزیکی، تاریخ و دستاوردهای آن، ۳) داشتن این اعتقاد که امکان پذیرش کامل آن‌ها توسط جامعه میزبان وجود ندارد و در نتیجه یافتن حس بیگانگی و انزوا، (۴) تلقی سرزمین اجدادی به مثابه خانه واقعی و ایده‌آل و به‌عنوان مکانی که خود و یا فرزندانشان باید سرانجام بازگردند، (۵) داشتن این حس که می‌بایست به حفظ یا تداوم حیات موطن اصلی خود و خوشبختی و امنیت آن متعهد بمانند و (۶) تداوم برقراری ارتباط فردی با سرزمین مادری خود به طریقی و اهمیت این ارتباط در خودآگاهی و همبستگی قومی آن‌ها (۸۳-۴).

تعریف فوق‌علیرغم ارجاعات فراوان به آن مورد نقدهایی جدی قرار گرفته است. (برای آشنایی اجمالی با برخی از این نقدها نگاه کنید به دارواکر (۲۰۱۱)). بدیهی است که تعریف فوق را بیشتر می‌توان تعریفی مثالی تلقی کرد که با نگاهی حداکثر گرایانه فضای مفهومی دایاسپورا را ترسیم می‌کند.

برای نمونه این سؤال مطرح است این است که مهاجرین امروز را تا چه اندازه می‌توان بر پایه این معیارهای کلاسیک ارائه شده دایاسپورا خواند. در نقطه اشتراک بدیهی است که مهاجرت و تغییر مکان زندگی نقطه اشتراک همه گونه‌های دایاسپوراست. باین‌همه این تجربه دوری از وطن برای عموم مهاجرین تصمیم انتخابی و ارادی و نه تحمیلی و قهری

۱. معادل‌های پیشنهاد شده فارسی برای واژه دایاسپورا از وضوح و دقت کافی برخوردار نیست. در متون موجود واژه‌هایی چون مهاجرین خارج از کشور، غربت‌نشین و آواره به جای این واژه به کار رفته‌اند. با توجه به نارسا بودن مفاهیم فوق در مقاله حاضر در اغلب موارد واژه دایاسپورا عیناً به کار گرفته شده است.

بوده است. دلالت دیگر انتخابی بودن و تعیین کننده بودن عاملیت‌های فردی، الزامی نبودن انگیزه بازگشت و مخیر بودن در تعقیب آن است. از این رو برای بسیاری از اشکال دایاسپورا، انتخاب کشور میزبان انتخابی یک‌طرفه و بدون اندیشه بازگشت است. از سوی دیگر حفظ اسطوره‌ها و تعلقات نسبت به خاستگاه اصلی، ضرورتاً میل به بازگشت و یا بی‌میلی به ماندن را نتیجه نمی‌دهد. برای نمونه مشاهدات طولانی نگارنده از زندگی بسیاری از مهاجرین ایرانی در غرب گواه بر این است که آن‌ها عناصری از تاریخ، هنر و آیین‌های ایرانی را با هویت‌های دیگری که به اقتضای نقش‌ها و ارزش‌های جدید کسب کرده‌اند مفصل‌بندی و با آن سازگار شده‌اند. به همان‌سان، ویژگی دیگری که غالب مهاجرین جوان ایرانی (به‌ویژه دانشجویان) به لحاظ ذهنی و یا واقعی به آن باور دارند، قرار داشتن در مسیر تحرک اجتماعی و تجربه محدود کنار گذاری و پذیرش نسبی در جامعه میزبان است. بدیهی است که فرهنگ‌های مختلف ملی و شرایط مدنی و نهادین کشورهای میزبان، تجربیات متفاوتی را برای جوانان رقم می‌زند. باین‌حال احساس بیگانگی و کنار گذاری را نمی‌توان تجربه‌ای یکسان و فراگیر برای همه گروه‌های مهاجر در نظر گرفت. حفظ و تداوم امنیت و رفاه در موطن اصلی نیز اگرچه دغدغه مهمی برای غالب مهاجرین است و اغلب به آن اندیشیده و یا حتی خود را به آن متعهد می‌دانند، باین‌حال در مورد همه آن‌ها عمومیت نداشته و حساسیت به آن شرطی برای الصاق برچسب دایاسپورا به مهاجرین نیست. سرانجام ایده حفظ روابط فردی و اجتماعی با جامعه اولیه نیز در متن فردی شده جامعه فرامردن دغدغه‌ای فراگیر نیست و ممکن است گروه‌ها و یا افرادی چندان خود را به آن مقید ندانند. در مجموع به نظر می‌رسد که تغییرات ساختاری و تنوع اجتماعات مهاجر، ارائه تعریف جایگزینی از دایاسپورا را به دنبال داشته است. برای مثال کونور "هر بخشی از جمعیت را که از خارج از سرزمین مادری خود زندگی می‌کنند" دایاسپورا می‌داند درحالی‌که شفرز دایاسپورای مدرن را گروه‌های اقلیت قومی مهاجر تباری می‌داند که در کشورهای میزبان سکونت و فعالیت دارند اما پیوندهای مادی و عاطفی عمیقی با موطن اولیه خود برقرار می‌کنند (Alonso & Oirazabal, 2010: 3).

ارائه سنخ‌شناسی‌های دیگر بر اساس شرایط و انگیزه‌های شکل‌گیری مهاجرت (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تجاری و مانند آن) نیز مبنای ارائه تعریف دیگری از این مفهوم بوده است از سوی دیگر تحولات و توسعه تکنولوژیک در فضای جهانی شده امروز، درک مهاجرین از هویت خویش و ماهیت رابطه با کشورهای میهمان و میزبان را تحت الشعاع قرار داده و پدیدار شناسی تازه‌ای از مهاجران پدید آورده است. "دایاسپورای مجازی

به مثابه شبکه آنلاینی از غربت نشینان به آن‌ها امکان بازآفرینی هویت فرهنگی خویش، اشتراک در فرصت‌ها، تأثیرگذاری بر سیاست‌های جامعه میزبان و میهمان و یا گفتگو در مورد موضوعات مورد علاقه از طریق وسایل الکترونیکی را فراهم می‌سازد" (Alonso & Oirazabal, 2010: 11). رسانه‌ها تصور دایاسپورا از فرصت‌ها و قابلیت‌های خود را تغییر داده و فرصتی برای پیوندهای فراملی به آن‌ها می‌بخشند. عضویت در این اجتماع نمادین به نوبه خود با قدرت بخشی بیشتر (ذهنی و واقعی) به آن‌ها، مجال بیشتری برای تجهیز، فعال‌سازی و به‌کارگیری سرمایه‌های اجتماعی فراهم ساخته و با کاستن از هزینه‌های روانی و عاطفی تجربه غربت، درک متفاوتی از وطن را پیش روی آن‌ها قرار می‌دهد.

با توجه به آنچه طرح شد هر زیست دایاسپورایی مستلزم مواجهه با فرهنگی جدید و عموماً متفاوت است و هر تجربه مهاجرت چالشی را بر عادت و آواره‌ها، سلیقه‌ها و یا سبک‌های زندگی مهاجران بر جای خواهد گذاشت. از جمله آثار مهاجرت که دلالت‌های ویژه‌ای بر ارتباط شهروندی، اخلاقی، هنجاری و البته رفتاری مهاجرین با جامعه میهمان و میزبان دارد، شکل‌گیری و یا تقویت ارزش‌های جهان وطنی است. تجربه مهاجرت استعداد تلاقی هویت‌های فردی و اجتماعی و درک متفاوت از معنا و هویت مکانی را برای مهاجران فراهم می‌سازد. با توجه به اهمیت و ارتباط ارزش‌های جهان وطنانه با تجربه دایاسپورا، در ادامه شرحی مختصر از این مفهوم ارائه می‌شود.

جهان وطنی چیست؟

ارائه تعریف روشن و مورد وفاق از جهان وطنی نیز کاری دشوار است. تلاقی ماهیت هنجاری، سیاسی، اخلاقی و البته رفتاری جهان وطنی، تنوع رویکردها در سنت‌های رشته‌ای به آن و تنوعات و مرزبندی‌های لغزان و مبهم این مفهوم تعریف آن را دشوار می‌سازد. جهان وطن در کلی‌ترین نگاه، شهروند جهان است. با این حال برخلاف شهروندی که علاوه بر وجه عاطفی و حسی، وجه حقوقی و قانونی را نیز در بر دارد و واجد حقوق و تعهداتی تعریف شده و مشخص است، در جهان وطنی وجه اخلاقی، عاطفی و نگرشی غالب است. جهان وطنی "بسط افق‌های سیاسی و اخلاقی افراد، جوامع، سازمان‌ها و نهادهاست" (Delanty: 22). در چند دهه اخیر ظهور طیفی از مفاهیم و سازه‌هایی چون جهانی شدن، دهکده جهانی، جامعه جهانی، فراملی شدن^۱، فرا سرزمینی شدن^۱ و مفاهیم مشابه دلالت بر

تغییرات گسترده ساختاری، نهادین و در امتداد آن ارزشی جامعه جدید داشته و به درجاتی تغییر در مناسبات شهروندی و به‌ویژه درک و تلقی از آن را به همراه آورده است، باین‌همه مفهوم جهان وطنی علیرغم ارتباط با تجارب فوق بر چشم‌اندازی فراتر اشاره دارد. جهان وطنی به شیوه‌های تصور کردن جهان مربوط است و از این‌رو به چیزی بیش از تحرک و یا جابجایی‌های فراملی اشاره دارد (همان ۲۳). شخصیت جهان وطن با به تعلیق قرار دادن جاذبه‌های محلی و آشنا، تفاوت‌های را بیشتر فرصتی برای ارتباط می‌یابد تا برای جدایی (Ibid: 23). ملاحظه فوق دلالت بر ابعاد مهم فرهنگی جهان وطنی و تأییدی بر نقش پررنگ جهانی‌شدن به‌مثابه تجربه‌ای فرهنگی در رونق مباحث جهان وطنانه دارد. بدین ترتیب جهان وطنی علاوه بر آنکه نگرش و موضعی اخلاقی و حسی به شمار می‌آید، شیوه‌ای از زیستن و سبکی برای زندگی هم هست. پذیرش تفاوت‌ها و تنوعات فرهنگی و عام‌گرایی اخلاقی، انعطاف در سبک‌ها و آمادگی ذهنی و روانی برای کانالیزه کردن رفتار و انطباق با شرایط میدان و موقعیت زندگی را از افراد طلب می‌کند و آن‌ها را برای این منظور آماده می‌سازد.

روشن است که عام‌گرایی نهفته در فضای مفهومی و تجربه جهان وطنی نافی توجه به وجوه خاص‌تر و یا خصوصی‌تر شهروندی و تعلقات محلی نیست، بلکه صرفاً اشاره به توانایی افراد برای فراتر رفتن از مرزبندی‌های چندگانه و حرکت بین آن‌ها دارد." در عصر پیوندهای متقابل جهانی، افراد بدون پیوندهای محلی، بلافصل عینی و یا انحصاری زیست می‌کنند و یا می‌بایست زیست کنند... در جامعه بدون مرز غریبه‌ها، مرز بین غریبه و محلی، محلی و جهان وطن، دوست و دشمن، متمدن و وحشی، غرب و بقیه منسوخ می‌شود (Fine, 2007: 135). به این ترتیب ارتباطی را بین جهان وطنی و عام‌گرایی می‌توان یافت. هر جهان وطنی مستلزم نوعی عام‌گرایی است اما به نظر می‌رسد مفهوم جهان وطنی به‌واسطه ترویج نوع چشم‌انداز و سبک‌های رفتاری که در خود نهفته دارد (تلقی از سرزمین و هویت ملی، تنوع سلیقه‌ها و سهولت در انطباق با کدهای رفتاری فرهنگ‌های مختلف) به چیزی بیش از عام‌گرایی اشاره دارد. عام‌گرا آشتی را بین هویت‌های چندگانه و سلسله مراتبی شده (خانواده، محله، شهر، کشور و مانند آن) برقرار می‌کند و می‌تواند بین آن‌ها حرکت کند درحالی‌که جهان وطن علیرغم پذیرش و احترام به سطوح هویتی خاص و عام، از ابتدا مشی و فلسفه زندگی خود را بلندترین افق قرار داده است. عام‌گرایی وجه اخلاقی جهان وطنی را

پوشش می‌دهد با این همه وجوه سیاسی و به‌ویژه فرهنگی جهان وطنی، دلالت‌های ویژه‌ای به آن می‌بخشد.

نظریه فرهنگی و دایاسپورا

سنت مطالعاتی جهان وطنی با مفاهیم و رویکردهای نظری مختلفی پیوند برقرار می‌کند. سیاست، فلسفه، انسان‌شناسی، ارتباطات، جامعه‌شناسی، حقوق، مطالعات فرهنگی، مطالعات جنسیت تنها نمونه‌هایی مهم در این فضای بین‌رشته‌ای به شمار می‌آیند که اگرچه همسویی و تلاقی آن‌ها به‌زعم برخی محققان هنوز به شکل‌گیری سنتی فرا رشته‌ای نیانجامیده است، با این حال این حوزه محرک مباحث و سؤالات مهم و جذابی بوده است.

در ادامه به معرفی برخی از چشم‌اندازهای مهم فرهنگی می‌پردازیم که در درک مفهوم جهان‌وطنی و رابطه آن با دایاسپورا مفیدند. رویکردهای مدرنیستی در درک جهان وطنی اغلب به واسطه درک اروپا محور از فرآیند جهانی شدن مورد نقد قرار می‌گیرند و تنوع در اشکال فرهنگ مدرن و آنچه گاه از آن به مدرنیته‌های متکثر یاد می‌شود را مورد بی‌توجهی قرار می‌دهند (برای نقد نگاه عام نگر غربی به جهان وطنی نگاه کنید به (Bhambra: 2011 & Fine: 2007) به همان‌سان غالب تلقی‌های عام نگر از فرهنگ مدرن، با همبسته دانستن جهان وطنی با جهانی شدن (هم در خاستگاه و هم در فرآیند آن) جهان وطنی را منحصرأ سازه‌ای غربی دانسته و صورت‌بندی‌های مفهومی و تجربی دیگر آن را نادیده می‌گیرند. با توجه به اهمیت رویکردهای انتقادی و به‌ویژه پسااستعماری به دایاسپورا و جهان وطنی، در ادامه به معرفی مفهوم‌سازی‌های برخی شارحین سنت‌های فوق می‌پردازیم.

ژاک دریدا

رویکرد دریدا در فهم تجربه جهانی شدن، جهان‌وطنی و مهاجرت نخبگان پسا ساختارگرایانه و متکی بر به‌کارگیری دستگاه تحلیلی شالوده شکنانه‌ای است که از فهم زمینه‌ها و انگیزه‌های کلاسیک ساختارگرایانه فراتر می‌رود. برای این منظور او به شیوه‌ای تاریخی به تبار شناسی مفاهیم می‌پردازد و منطق، ساز کار و نیز تناقضات درونی آن‌ها را بر ملا می‌سازد.

آرای دریدا را در تجربه جهان وطنی و هویت در آثار او به صورت پراکنده‌ای ظاهر می‌گردد. باین حال "در برخی نوشته‌های اخیر او به ویژه دو کتاب تک زبان گرایی دیگری^۱ و نیز در باب جهان وطنی و بخشش^۲ و مقاله "مصونیت فردی: خودکشی‌های واقعی و نمادین"، دریدا ابعاد حقوقی، سیاسی و اخلاقی جهان وطنی، وحشت بین‌المللی و مهاجرت را بررسی می‌کند (Leonard, 2005: 38).

اجتماع بدون اجتماع، فضای جدید بین‌الملل، تک زبان گرایی دیگری و جهان وطنی از نظر دریدا روش متقنی را در اختیار نظریه فرهنگی برای اندیشه درباره هویت ملی فراهم می‌سازند زیرا این مفاهیم ... مجموعاً ما را برمی‌انگیزاند تا تصویری مجدد از هویت‌های منطقه‌ای، ملی و جهانی بیابیم (Ibid: 45).

تک زبان گرایی اشاره بر این دارد که گروه‌های مهاجر برای حفظ هویت ملی خود ناگزیر به حفظ زبان‌های ملی خود هستند. باین همه اصرار بر حفظ تفرد و تمایز فرهنگی با حفظ زبان همیشه خطر بسط خاص گرایی‌های اخلاقی و تولید و به کار گرایی سرمایه اجتماعی محدود و خاص گرایانه را به دنبال دارد. ورود مهاجرین به جامعه میزبان نوعی مداخله در اقتصاد مفهومی آن محسوب می‌شود که نظم مسلط زبانی و هنجاری را بر هم می‌ریزد. دریدا اقتصاد مفهوم و نظم زبانی گروه‌های اقلیت و یا دیگری‌ها را یکسره تحت‌الشعاع فرهنگ مسلط و هضم شده در آن نمی‌یابد بلکه معتقد است نوع تخصیص یابی از این نظام‌های نشانه‌ای عملاً نشانه و فرصتی برای مقاومت در اختیار آن‌ها می‌گذارد. "تخصیص مجدد همیشه به وقوع می‌پیوندد. همچنان که اجتناب‌ناپذیر باقی می‌ماند، ... دربرگیرنده زبانی است که ناممکن و غیرقابل خوانش است و ..." (Ibid: 41). علی‌رغم استحاله گروه‌های اقلیت در زبان، فرهنگ و ساختار جامعه میزبان، آن‌ها از این فرصت برخوردارند تا قالب‌های زبانی را مصادره و معنا و دلالت آن را تغییر دهند. این تفسیر دریدا کاملاً یادآور رویکرد باختین و مفهوم کارناوال سازی او و نیز برخی دیگر از متفکرین سنت مطالعات فرهنگ انتقادی همچون دوسرتو، (1984) هال (2006) و هبداچ (2002) و نیز لیوتار و دیگران^۳ (۱۹۸۴) است. از این رو عناصر فرهنگی و به‌کارگیری منطق موقعیت به

1. The monolingualism of the other

2. On Cosmopolitanism and forgiveness 'Autoimmunity: Real and Symbolic Suicides'

۳. در کتاب وضعیت پست مدرن و با استفاده از استعاره‌های پارالوژی و سابلایم، لیوتار و همکاران جلوه‌هایی از امکان مقاومت در برابر نظم شکننده و یکسان ساز نظام سرمایه داری را ترسیم می‌کنند. برای شرحی بیشتر بر این ابزارهای مفهومی لیوتار در میدان‌های فراغتی نگاه کنید به مالیک، 2017.

گروه‌های حاشیه‌ای مهاجر انعطاف‌پذیری‌هایی می‌دهد تا با تغییر "اقتصاد مفهومی" جامعه میزبان سهم بیشتری در آن بیابند.

"گروه‌های مهاجر ممکن است کاملاً گفتمان‌های هژمونیک را تکرار کنند با این حال از آنجا که این تکرار ضرورتاً کنشی تغییردهنده است، ناهمگنی را به فضایی که بر آن همگنی مسلط بوده است وارد می‌سازد" (Ibid: 41).

بخش دیگری از استدلال‌های دریدا در نقد جهانی‌شدن و نامتوازن بودن فرآیند آن است. در اینجا نیز دریدا به جای ابراز خوش‌بینی از فرصت‌های قدرت دهنده و دمکراتیک ساز جهانی‌شدن، همسو با دیگر نظریه‌پردازان انتقادی ظرفیت‌های نابرابر کننده و قطبی ساز جهانی‌شدن را یادآوری کرده و آن را اساساً تنها نوعی لفاظی، سلاحی گفتمانی و تصویری متشابه^۱ می‌داند. ناامیدی و بدبینی او به تجربه موجود جهانی‌شدن در مقابل او را باقابلیت‌هایی که در جهان وطنی به‌عنوان مفهومی حقوقی، سیاسی، اخلاقی و هنجاری نهفته است سوق می‌دهد.

به همان سان رویکرد دریدا در مواجهه با جهانی‌سازی نابرابر، استقبال از گفتمان‌های موسوم به بین‌المللی‌شدن و حرکت آزاد در مرزهای جغرافیایی و فرهنگی نیست زیرا اساساً چنین ظرفیتی نگرشی محدود و غیرواقعی از فرآیندی است که در عمل تداوم نابرابری‌ها را نتیجه می‌دهد. راه‌حل پیشنهادی دریدا جهان وطنی شالوده‌شکنانه^۲ است که "نه مبتنی بر نقد یکسره دولت ملی و نه جشن بی‌حساب و کتاب فراملی‌گرایی‌های محدود و غیر دمکراتیک موجودی است که اینک وجه مشخصه جهانی‌شدن هستند... این جهان وطنی همچنین افشاکننده سرگشتگی^۳ هست که بر اساس آن دولت هم به‌عنوان یک درون‌بودگی مقتدر و هم بخشی از عالم بودگی^۴ ساخته می‌شود.

کلیدواژه‌های اصلی دریدا برای تفسیر فضای جهان وطنی، مهمان‌نوازی^۵ و خود ایمن‌گری^۶ است. نظام قضایی و حقوقی دولت‌های میزبان به نظر دریدا پذیرا بودن مهاجرین را

-
1. simulacram
 2. Deconstructive cosmopolitanism
 3. aporia

۴. دریدا ترجیح می‌دهد به جای واژه انگلیسی جهانی‌شدن، واژه لاتین mondialization را به کار برد. از نظر او monde نه به معنای جهان است و نه به معنای منظومه. در حقیقت معادل انگلیسی دقیق برای این واژه وجود ندارد اگر چه دریدا بعنوان معادلی احتمالی واژه worldization را پیشنهاد می‌کند.

5. hospitality
6. autoimmunity

همواره با قید و شرط‌هایی همراه می‌سازند. پیشنهاد دریدا برای مواجهه با این پذیرا بودن مسأله برانگیز، نظارت مستمر بر نظام قضایی برای حفظ حقوق مهاجرین است. مفهوم مکمل خود ایمن‌گری نیز "با پیوند دادن ایده جهان وطنی با مهمان‌نوازی نامشروط، تمایز بین ساکنان و مهاجران بومی را کمرنگ ساخته و ظرفیت تفکر بین‌المللی‌گرایی جدید برای تغییر در تفکر ملل مسلط در منزلت و اقتدارشان را به چالش می‌کشد (Ibid: 53). با این حال شیوه‌ای که دریدا برای تحلیل مفهوم جهان وطنی به کار می‌بندد همچون روش او در تبارشناسی مفاهیم دیگر (مانند مهمان‌نوازی، دوستی و عدالت) بر نشان دادن تناقضات درونی آن‌ها استوار است. بدین‌سان دریدا در مفهوم جهان وطنی نیز خصلت دوگانه‌ای می‌یابد. "از این‌رو مهمان‌نوازی غیر مشروطی در این مفهوم نهفته است که حق پناهنده را برای مهاجرین و همه تازه واردین قائل است، اما از سوی دیگر مهمان‌نوازی باید مشروط باشد" (Derrida, 2005: X) موضع‌گیری‌ها و اختلاف‌نظرهای سیاسی در سطوح مختلف بر سر موضوع مهاجرین به درجات زیادی با موضع‌گیری نسبت به این مفهوم وابسته است. در نظام‌های سیاسی که همانند گردی فرهنگی و پذیرش ارزش‌های نظام فرهنگی مسلط معیاری برای اعطای حقوق شهروندی و به رسمیت شناسی آن است (مانند فرانسه)، مشروط بودن شهروندی مورد تأکید است. در مقابل رویکرد دمکراتیک و عام‌گرا به شهروندی که کشورهایی چون بریتانیا و یا هلند مدعی آن هستند، عام‌گرایی‌ها را با حفظ خاص‌گرایی‌ها (مثلاً تعلق به لباس و با پوشش محلی) مورد توجه قرار می‌دهد. در بخش‌های بعدی دلالت‌های این دنگاه را بیشتر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دلوز و گاتاری: روانکاوی مهاجرین

استخراج ایده‌های مرتبط دلوز و گاتاری برای فهم تجربه مهاجرت در سطح خرد و میانه کاری دشوار است. این دشواری هم به واسطه مفهوم‌سازی‌های ترکیبی، بین‌رشته‌ای و بسیار انتزاعی این دو متفکر است و هم اساساً برآمده از عدم ارائه سیستماتیک برخی مفاهیم و یا رفت‌وبرگشت‌های مکرر بین زمان و مکان و اندیشه است که به‌ویژه دلوز بسیار به آن دلبسته است. به بیان دیگر سبک نگارش گاه با فراتر رفتن از قواعد مرسوم نگارش‌های آکادمیک به انعکاس احساسات، اندیشه‌ها و لحظه‌های گذرایی می‌ماند که آنچه در ذهن می‌گذرد را نمایش و سپس از آن عبور می‌کنند. سرانجام بخش زیادی از تحلیل‌های این دو متفکر در سنت پسا استعماری و مبتنی بر تحلیل‌های کلان از ساختار دیگری ساختن، دیگری ماندن و دیگری شدن است و از این‌رو دلالت‌های مستقیم و تجربی آن‌ها در فهم

رفتار مهاجرتی ممکن است محدود به نظر آیند. با ملاحظات فوق در ادامه برخی ایده‌های این دو متفکر را جهت دستیابی به برخی حساسیت‌های مفهومی مرور می‌کنیم. سهم اصلی دلوز و گاتاری را در هویت‌یابی مهاجرین می‌توان در "ابداع مفاهیم کوچ‌گرایی^۱، کوچک شدن^۲، چندشکلی جهانی^۳، فضای یکنواخت^۴ و غیر سرزمینی شدن^۵ دانست (Leonard, 2005: 52).

دلوز و گاتاری سهم ساختارهای سیاسی و فرهنگی و یا به تعبیر آلتوسر "دستگاه دولتی" را در تعیین کنش‌ها و معانی حائز اهمیت می‌دانند، باین‌حال صورت‌های فرهنگی را یکسره تابع این نظام ساختاری و نهادین نمی‌بینند و در کنار آن به نقش نیروهای تاریخی، روانکاوانه و جغرافیایی نیز توجه می‌کنند. "همه چیزدولتی نیست دقیقاً به این دلیل که همیشه و در همه‌جا دولت وجود داشته است" (Ibid: 54). برای دلوز و گاتاری، نگارش، کلام و زبان مقدم بر دولت هستند. از نظر این دو همه فرهنگ‌ها، فارغ از سطح توسعه، واجد خصلت اقتدارطلبی و آنچه آن‌ها آن را کیفیت امپریالیستی فرهنگ‌ها می‌خوانند می‌باشند.

از دیگر سازه‌های کلیدی دلوز و گیتاری واژه‌های سرزمین زدایی و سرزمین سازی مجدد است.

"سرزمینی زدایی بر اساس آرای دلوز و گیتاری، جنبشی است که بر اساس آن فرد سرزمین خود را ترک می‌کند و می‌توان آن را به انواع نسبی و مطلق تفکیک کرد. سرزمین زدایی نسبی هنگامی واقع می‌شود که حرکت در یک نظام در امتداد یک فضای تنظیم‌شده (ساکن و...) شکل می‌گیرد. سرزمین زدایی مطلق از سرزمین سازی مجدد^۶ جدایی‌ناپذیر است و فرآیندی ساده نیست (Ibid: 55). بر این اساس مهاجرت‌ها و جایجایی‌های موقت که با انگیزه‌هایی چون تحصیل، کار و یا موارد مشابه اتفاق می‌افتد را می‌توان مصداقی از سرزمین زدایی محدود دانست که در آن تعلقات مهاجر به سرزمین اصلی بیشتر است و حسی از وابستگی دو گانه در فرد شکل می‌گیرد که امکان رفت و برگشت و تغییر کدها را به او می‌دهد. در مقابل سرزمین زدایی فعال، بر تغییرات فضایی شدیدتر میدان زندگی

-
1. nomadism
 2. Becoming minor
 3. Global polymorphy
 4. Smooth space
 5. deterritorialization
 6. reterritorialization

مهاجر متکی است که به او آمادگی بیشتری در تعریف مجدد ارزش‌ها و مفصل بندی تازه‌ای از هویت خود می‌دهد. اگر چه تجربیات جهان وطن در هر دو شکل سرزمین زدایی امکان وقوع دارند، با اینحال سرزمین زدایی مطلق امکان بیشتری برای سیال ساختن و پیوند زنی هویت‌ها برقرار می‌کند.

"ناتوانی در سرزمین سازی مجدد کامل به این دلیل بوقوع می‌پیوندد که نیروهای بیرونی به طور دائم مانع آن می‌شوند تا جامعه به‌طور کامل جریان‌های شیزوفرنیک را مدیریت کند و قلمرو فرهنگی پایدار و سرسخت را شکل دهد (Ibid: 55). برای دلوز و گیتاری این نیروهای بیرونی در دو سطح کلان و خرد قابل شناسایی هستند. در سطح کلان از ساختارها و نهادهایی باید سخن گفت که الزاماتی را برافراد تحمیل می‌کنند. برای مثال اتحادیه اروپا ورود و خروج و قوانین مهاجرت و اعطای ویزا و اقامت را بر حسب رویه‌هایی یکسان برای اعضای خود تعریف کرده است. در سطح دیگر الزامات محدود کننده برآمده از صورت‌های مختلف تبعیض، کلیشه سازی و کنار گذاری‌هایی است که به صورت مختلف در میدان‌های مختلف اجتماعی بوقوع می‌پیوندند.

وقوع فرآیند سرزمین زدایی جهانی، عملاً ضامن تداوم و ابقای نظام سرمایه‌داری است. در این معنا سلسله مراتبی از مرکز پیرامون و روابط نابرابر میان میدان‌ها و نیز کنشگران فرهنگی برقرار می‌شود. در بحث مهاجرین می‌توان گفت که نخبگان و استعداد‌های تحصیلی در شهرهای بزرگ کشورهای درحال توسعه وضعیت ناموزونی را در نظام‌های سیاسی این کشورها پدید می‌آورند. در سویه دیگر مهاجرت این نخبگان به کشورهای غربی نیز می‌تواند فرآیندی بوده و در چرخه‌ای شکل گیرد که انتهای آن کشورهای با تراکم سرمایه‌های مادی، آکادمیک و نمادین (دانشگاه‌ها) قرار دارند. بدین ترتیب منطق گردش سرمایه عملاً همه ساختارهای سیاسی و اقتصادی را به‌سان آنچه والرش‌تاین در سنتی دیگر رابطه مرکز پیرامون می‌خواند بر هم می‌زند. منطق سرمایه همه ساختارهای سیاسی را فارغ از اندازه و قدرت به بازی می‌گیرد و در این بازیگری در عمل همه دولت ملت‌ها در فرآیند سرزمین زدایی سهیم‌اند. به بیان ساده سرزمین زدایی از همان کلان شهرهای جهان سوم و نهادهای و ساختارهای آموزشی آن‌ها آغاز شده و موجی از تغییر در همه ساختارهای سرزمینی را ایجاد می‌کند. در این وضعیت معنای مرزهای سیاسی و فرهنگی و البته سرزمینی سیال و منعطف شده و دلالت‌های متفاوتی برای ساکنان آن می‌یابد. با این تعبیر دلوز و گاتاری شاید بتوان استدلال کرد که برای جهان وطن بودن و یا ماندن (بر خلاف آنچه استوارت هال به آن اشاره داشت) زیست در جامعه میزبان و ترک سرزمین مادری

شرطی تعیین کننده نیست. جهان وطن‌های ساکن در کلان شهرهای جهان سوم می‌توانند عنصر جدیدی در نظام متأخر سرمایه داری باشند.

هومی بابا و پیوند زنی فرهنگی

آرای بابا در خصوص مفهوم ملت، ملی‌گرایی، پیوند زنی و برخی مفاهیم مشابه دیگر در مطالعات فرهنگی دایاسپورا مؤثر بوده‌اند. در کتاب "ملت و روایت" (2000)، بابا در مقابل رویکرد تاریخی‌گرایی و خطی که از ملت مفهومی جزم‌اندیشانه، ذات‌گرایانه و طبیعی‌گرایانه استخراج می‌کند، تلاش دارد تا وجوه بین ذهنی و گفتمانی آن را بر ملا سازد. فضای مفهومی واژه ملت و ملی‌گرایی از نظر او به لحاظ تنوع هویت‌های اجتماعی نهفته در آن و مفصل‌بندی پیچیدگی آن، امکان‌بازنمایی و تدقیق بر اساس ساختارهای اجتماعی و سیاسی موجود را ندارد و اساساً مفهومی کاملاً برساخته است. بابا مسأله تفاوت فرهنگی را نیز با تجربه نگارش فرهنگ و حرکت معنایی که در انتقال درک و دریافت از آن وجود دارد، متصل ساخته و می‌نویسد:

"تفاوت فرهنگی را نباید به‌مثابه بازی آزاد قطب‌بندی‌ها و تنوعات در فضای خالی همگن اجتماع ملی دریافت... تفاوت فرهنگی بیانگر فرآیندی از تفسیر فرهنگی است که با وفور فرهنگی مرتبط است، بیانگر فرآیندی از تفسیر فرهنگی است که در مسیر پیچیدگی زندگی شکل گرفته است" (Ibid: 312).

بدیهی است در این مسیر مهاجرین ممکن است خود را به‌مثابه اقلیتی فرهنگی ببینند که شیوه‌های رفتاری و تفسیر آن‌ها از جانب گروه مسلط به‌مثابه دیگری و "متفاوت" تلقی می‌شود. تفاوت‌های فرهنگی مهاجرین در فرآیندی گفتمانی بازتولید و تفسیر می‌شود. تحلیل از تفاوت در روابط خانوادگی، تعهد و وفاداری، کار و سخت‌کوشی، موفقیت و پیروزی، کیفیت زندگی و شادی، اخلاقی زیستن و ده‌ها تجربه و احساس دیگر در این فرآیند تولید می‌شود و به همان نسبت برنامه عملی زندگی افراد را شکل می‌دهند. به‌بیان‌دیگر نگرش‌ها، تعریف و استراتژی‌ها برساخته‌های فرهنگی هستند. البته بابا با فاصله گرفتن از تحلیل‌های خرد و رفتارگرا تصریح می‌کند که این تفاوت‌ها نظام‌های معنایی را می‌سازند که فراتر از افراد عمل کرده و احساس می‌شوند و نظام‌های مختلف حقوقی، زبانی، نمادین و نهادین پشتوانه آن هستند. به همان‌سان برای بابا در فهم تفاوت‌های فرهنگی توجه به لایه‌های مختلف معنایی و گفتمانی که در بستری تاریخی انباشته و رسوب کرده‌اند ضروری است:

"اینکه صرفاً از نظام‌های نشانه‌شناسی که نشانه‌های فرهنگ و اشاعه آن را تولید می‌کنند آگاه شویم کافی نیست. خیلی مهم‌تر از این ما با چالش خوانش امروزی یک عملکرد فرهنگی خاص مواجهیم، بقایای همه آن گفتمان‌های رشته‌ای متنوع و نهادهای معرفتی که شکل‌دهنده وضعیت و متن‌های فرهنگ هستند (Bhabha, 1990: 324).

ماهیت برساخته تفاوت‌های فرهنگی، تحمیل‌کننده انعطاف، تغییرپذیری‌های فرهنگ و نیز زیست پیوندی است. خلأ معنایی در بسیاری از میدان‌های فرهنگی و نوپدید بودن صحنه‌ها و یا به تعبیر بابا "لحظه‌های" فرهنگی که افراد در آن قرار می‌گیرند، آن‌ها را ناگزیر به ترکیب نشانه‌ها و عناصر و ترجمه آن به‌نحوی که پاسخگوی عملکرد آن‌ها در آن میدان ویژه باشد می‌سازد.

بابا اتکا به رویکردی روانکاوی، سیاسی و فلسفی استدلال می‌کند که:

"...پیوند زنی هیچ‌گاه صرفاً مسؤل ترکیب هویت‌ها یا جوهره‌های از پیش ثابت نیست بلکه اقتضاء پیچیدگی زیستن است آن چنانکه بازنمایی زیستن کامل را مختل می‌کند... با پیوند زنی همه صورت‌های معنا سازی فرهنگی مستعد ترجمه هستند زیرا ادای آن‌ها در برابر کلیت سازی مقاومت می‌کند (Ibid: 314). در این نقل قول، پیچیدگی زندگی اشاره بر تبعیدی‌ها و مهاجرین و پناهندگان و اجتماع افراد دایاسپورا دارد: کسانی که جهان دیگر را ترک کرده‌اند و به‌طور مجازی و لفظی به دروازه‌های ملت میزبان خود می‌کوبند (Rovisco & Nowicka, 2011: 127). بابا در توصیف تجربه این دسته مهاجرین از تعبیر "فضای سوم" استفاده می‌کند؛ فضایی که در آن نه آشنایی و تجربه جامعه اولیه و نه انطباق کامل با جامعه میزبان به چشم نمی‌خورد. فضای سوم فضای بینابینی است که ضرورتاً مهاجر ممکن است در هیچ‌یک از آن‌ها حس کاملی از آسودگی و تعلق را نداشته باشد. فضایی است که به قول بومن دوسویگی^۱ در آن حاکم است. دوسویگی تجربه‌شده به‌طور یقین در گونه‌های متنوع مهاجرین بروز دارد باین‌حال به نظر می‌رسد در نمونه‌های برخوردار از سرمایه‌های فرهنگی بالاتر و آنچه می‌توان آن را به‌اصطلاح دایاسپورای نخبه خواند، این دوسویگی ظرفیت‌های بیشتری را برای جهان وطنی به‌عنوان انتخابی عامدانه و به‌عنوان سبکی برای زندگی فراهم سازد.

بابا موقعیت دوگانه مهاجران را مستعد ظرفیتی مقاومت بخش به آن‌ها نیز می‌داند. به‌بیان‌دیگر ایستادن در مرز دو فرهنگ و موقعیت بینابینی داشتن امکان می‌دهد به‌جای

پذیرش صرف کدها و قواعد فرهنگ استعمارگر حاکم و یا نفی و کنار کشیدن از آن، با مفصل‌بندی آن‌ها به ترکیب تازه و در نتیجه به شناختی نو از خود دست یابد. به بیان بابا:

"پیوند زنی ارزیابی مجدد مفروضه هویت استعماری از طریق تکرار آثار هویتی تبعیض‌آمیز است. پیوند زنی نمایشگر از شکل انداختن ضروری و جایجایی همه مکان‌های تبعیض و سلطه است" (Bhabha, 1990: 112). "لحظه تاریخی پیوند زنی، نوعی استتار است و به مثابه عاملیت رقیب و تخاصم آمیزی در خلأ زمانی نشانه/سمبل عمل می‌کند؛ یعنی فضای مابین قواعد درگیری" در شناخت فرهنگ (Ibid: 277).

بدین ترتیب، تخصیص کدها و نشانه‌های فرهنگ مسلط (مثلاً شیوه‌های کاربرد زبان) و استفاده و نشانه‌گذاری‌های مجدد و متفاوت بر روی آن می‌تواند استراتژی برای پیوند زنی فرهنگی مهاجرین باشد. این درک از مقاومت تداعی‌گر سبک‌های مقاومتی در خرده‌فرهنگ جوانان به‌ویژه در سال‌های دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی است که در مکتب بیرمنگام مفهوم‌سازی شده است. کارکردهای این خرده‌فرهنگ‌های مقاومتی برای جوانان معنا بخشی به زندگی و رفع بحران‌های وجودی ناشی از برخی نابرابری‌های اجتماعی بود. باین‌همه برای مهاجرین و دایاسپورا این شیوه‌های پیوند زنی اساساً استراتژی برای بقا و حفظ هویت در شرایط حاشیه‌نشینی و فرودستی است.

تحلیل پسا استعماری هومی بابا از قدرت فرهنگی و پیوند زنی بینش‌های مفیدی را در فهم دایاسپورا و تجربه جهان وطنی آن‌ها می‌تواند فراهم سازد، باین‌حال نادیده گرفتن تنوعات فضایی و مکانی و عدم توجه به نقش طبقه (برخلاف سنت‌های خرده‌فرهنگی) و جنسیت از نقدهای جدی وارد شده بر اوست (Loomba, 1998). علاوه بر این تفسیر هومی بابا از پیوند زنی، امکانی را برای ارزیابی تنوعات گروه‌های مهاجر و معانی و استراتژی‌های متنوعی را که آن‌ها برای پیوند زنی برمی‌گزینند و یا معانی را که به آن نسبت می‌دهند فراهم نمی‌سازد. برای نمونه یک جهان وطن ممکن است توانایی ترکیب عناصر فرهنگی از دو یا چند فرهنگ را داشته باشد باین‌همه بدون آنکه به ترکیب آن‌ها دست زند و از با هم نگری آن‌ها به آرایش جدیدی برسد (که در معنای پیوند زنی نهفته است) اساساً منظر جدیدی و متفاوتی را دنبال کند (مثلاً در سبک‌های رفتاری) که نه به فرهنگ میهمان شبیه است و نه به فرهنگ میزبان.

استوارت هال و جهان وطنی

تحلیل استوارت هال از هویت جهان وطن را می‌توان از جمله دیدگاه‌های اینک کلاسیک سنت مطالعات فرهنگی جهان وطنی دانست. هال در درک هویت به‌طور عام و تفسیر رویکردهای جهان وطنانه به‌طور خاص منظری انتقادی و بر سازه‌گرایانه دارد. به همان‌سان تفسیر هال علاوه بر ترسیم خصوصیات و منطق جهان وطنی، زمینه‌ها و موانع آن را نیز در سطح ساختاری و کلان موردتوجه قرار می‌دهد. آرای هال در خصوص جهان وطنی بیش از هر جای دیگر در تفسیر او از هویت موردبحث قرار گرفته است. در مصاحبه‌ای که ورینر در سال 2006 با هال انجام داد، پیوند دایاسپورا با جهان وطنی و ویژگی‌های هویت جهان وطن به‌تفصیل موردبحث قرار گرفته و ارتباط این مفهوم با مفاهیم موازی بحث قرار گرفته است. در این مصاحبه هال وضع موجود جهانی‌شدن را بیشتر در خدمت همگن‌سازی و تفوق ایده آل‌ها و ارزش‌های غربی و در امتداد سنت متناقض و محدودکننده روشنگری می‌بیند که کانت مروج آن بود. علاوه بر این از نظر هال این نوع جهانی‌شدن در عمل قطبی‌شدن و دوگانگی را در تجربه جهان وطنی ایجاد می‌کند که وی از آن به "جهان وطنی از پایین" و "جهان وطنی از بالا" یاد می‌کند. فرجام جهان وطنی از پایین که جلوه‌های آن در انواع مهاجرت‌های برآمده از فقر و تنگناهای سیاسی و محیطی است، پناه بردن به هویت‌های خاص گرایانه و بنیادگرایی از هر دو نوع غربی و غیر غربی آن و فرجام جهان وطنی از بالا (که حاملین آن شرکت‌های چندملیتی و لیبرالیسم غربی است) تلاش برای کنترل شدید و تحمیل یکدست ارزش‌ها و سبک زندگی غربی به هزینه نابودی تنوع فرهنگی است. جهانی‌سازی فعلی تحمیل‌کننده جهان وطنی از پایین است زیرا "افراد را وادار می‌کند تا همان مهارت‌های مربوط به جهان وطنی مبتنی بر انطباق و نوآوری را که یک کارفرما نیاز دارد به دست آورند" (Hall, 2008: 347).

هال هویت جهان‌وطن را علیرغم انعطاف‌پذیری، گشودگی و "یک پروژه ناتمام ماندن" درعین حال وابسته به مقدرات تاریخی، فرهنگ مادی، جغرافیا و فرهنگ خاصی می‌داند که نمی‌توان بدون وابستگی و توجه به آن به شیوه‌ای مطلوب آن را حفظ و نمایان ساخت. جهان وطنی مکمل محدودیت‌های مربوط به ناکامل بودن و یا ناکافی بودن همه‌چیزهای خوب برای یک زندگی در بستر سرزمینی است که به‌صورت قراردادی در آن زیست می‌کنیم. به بیان هال "خواستار گشودگی نسبت به افق‌هایی هستیم که در اختیار ندارم، تجاربی که در اختیار ندارم، حسی از ناکامل بودن که مرا مجاب می‌کند برای کامل شدن آن را در دیگری جستجو کنم..." (Ibid: 350). بدیهی است که این حس و معنا نیز به‌سان

هر نوع هویت‌یابی دیگر ثابت و لایتغیر نیست و در مواجهه با تجارب دیگر تغییر می‌کند. علاوه بر این، دلالت دیگر نگاه فرآیندی هال به جهان وطنی، تنوع‌بخشی به قالب‌هایی (زمانی، مکانی) است که به خود می‌گیرد و از این‌رو اشاره‌های زیادی به نمونه‌های تاریخی موفق در پدید آوردن "لحظات" ناب جهان وطنی دارد.

نکته دیگری که از تحلیل‌ها اندیشه جهان وطنی هال قابل استنباط است، تأکید او بر این نکته است که مهارت جهان‌وطن در انعطاف، تساهل، پذیرش و کار کردن با فرهنگ‌های مختلف به معنای در هم آمیختن این فرهنگ‌های دو یا چندگانه و برساختن معجونی متفاوت و جدید نیست. به بیان دیگر توانایی کار کردن در دو یا چند فرهنگ، کنار گذاری فرهنگ جامعه مادر و میزبان و یا خلط آن‌ها در سنتزی جدید نیست. جهان وطنی به جای آنکه همانند گردی و انطباق کامل با فرهنگ جامعه میزبان را از مهاجر طلب کند، نمایش رفتار مناسب با میدان عمل را از او طلب می‌کند. قابلیت جهان‌وطن در تغییر دادن کدها و نه ترکیب آن‌هاست. "جهان وطن قادر است بین فرهنگ‌ها و مکان‌ها رفت‌وآمد داشته باشد به نحوی که هنگامی که در یک مکان است کدهای مناسب آن را دنبال می‌کند و زمانی که در مکانی دیگر است کد دیگری را به کار می‌گیرد (Dharwalker, 2011: 140). پیوند زنی جهان‌وطنانه، پاسخی به نیازمندی برای کار کردن با هویت‌های مختلف و نه فراموش کردن و امتزاج آن‌ها در صورتی متفاوت است.

بر ساختن هویت دایاسپوریک: ارائه یک سنخ‌شناسی

در خصوص استراتژی‌هایی که مهاجرین در وضعیت‌های دایاسپوریک اختیار می‌کنند، گونه‌شناسی‌های چندی ارائه شده است (برای مرور برخی از آن‌ها نگاه کنید به کینگ (2013). شاید یکی از شناخته‌شده‌ترین این دسته‌بندی‌ها، نظریه فرهنگ پذیری جان بری^۱ است. گزاره اصلی بری این است که مهاجرین برای پذیرش فرهنگ جامعه میزبان تحت فشار هستند. بری با ارائه مدلی چهارگانه از استراتژی‌های هویت‌یابی مهاجرین به دنبال تبیین الگوهای فرهنگ‌پذیری آن‌هاست. مدل بری مبتنی بر واکنش‌های گروه مهاجرین و جامعه میزبان به این دو سؤال است که آیا فرد علاقه‌مند به حفظ ارزش‌ها و هویت فرهنگی بومی خویش هست؟ و آیا حفظ روابط مثبت با ارزش‌های جامعه بزرگ‌تر میزبان را ضروری می‌داند (Berry: 2005). این دو بعد به لحاظ تجربی و مفهومی مستقل از یکدیگرند.

1. Berry

جهت‌گیری مهاجرین نسبت به سؤالات فوق تشکیل‌دهنده چهار استراتژی است که بری آن‌ها را همانند گردی^۱، ادغام^۲، جدایی^۳ و حاشیه‌ای شدن^۴ می‌نامد.

فهم کامل استراتژی‌های فرهنگ پذیری مهاجرین آشکارا نیازمند ارزیابی متن سیاسی، اقتصادی و تاریخی است که در آن مهاجرت واقع می‌شود و سیالیت تجارب گروه‌های دایاسپوریک بر این استراتژی‌ها تأثیرگذار است. برای نمونه نگارنده بر اساس مصاحبه‌هایی که با گروهی از دانشجویان مستعد ایرانی که با انگیزه تحصیل و یا کار به کشور اسپانیا مهاجرت کرده بودند^۵ و نیز با الهام‌گیری از حساسیت‌های نظری به‌دست‌آمده از مرور مفهومی فوق به الگوها و سیاست‌های انطباقی دست‌یافته که علیرغم شباهت‌های زیاد با الگوی معرفی‌شده "بری"، تفاوت‌هایی را نیز نمایان می‌سازد. بر پایه نتایج این پژوهش بسته به نقدهای دانشجویان مهاجر نسبت به شرایط فرهنگی جامعه میزبان و ارزش‌های آن و نیز بسته به پذیرندگی و یا مقاومت آن‌ها نسبت به این ارزش‌ها، چهار استراتژی انتقادی، آزمایش‌گری، همانند جویی و احتیاط پذیری را می‌توان تفکیک کرد:

نوع انتقادی: مهاجرین انتقادی کسانی هستند که نسبت به برخی استانداردهای اخلاقی و فرهنگی اصرار دارند و تلاش می‌کنند خود را نسبت به این ارزش‌ها متعهد نگاه دارند. این دسته وجوه مثبت و منفی چندی را در فرهنگ میزبان می‌بینند و به‌جای قضاوت کردن آن‌ها با منطقی قوم محورانه سعی بر سازگاری جنبه‌های مثبت هر دو فرهنگ دارند. البته مواجهه انتقادی ضرورتاً اتخاذ رویکردی ابزاری (مصلحت‌گرایانه) را بر مهاجرین تحمیل نمی‌کند. چنانکه اشاره شد، بیشتر آن‌ها کاملاً نسبت به "نظام‌های نشانه‌ای"، یعنی منطق و نظام سیاسی و اقتصادی که فرهنگ غربی بر اساس آن کار می‌کند، آگاه بودند. برای نمونه دانشجویان می‌دانستند که سلسله‌مراتب کاملاً تعریف‌شده‌ای از نهادها و نیروی کار دانشگاهی وجود دارد که در آن بااستعدادترین‌ها عموماً جذب نهادهای دانشگاهی می‌شوند که موردحمایت جدی شرکت‌های بزرگ (بیشتر در آمریکا) قرار دارند.

1. assimilation
2. integration
3. separation
4. marginalization

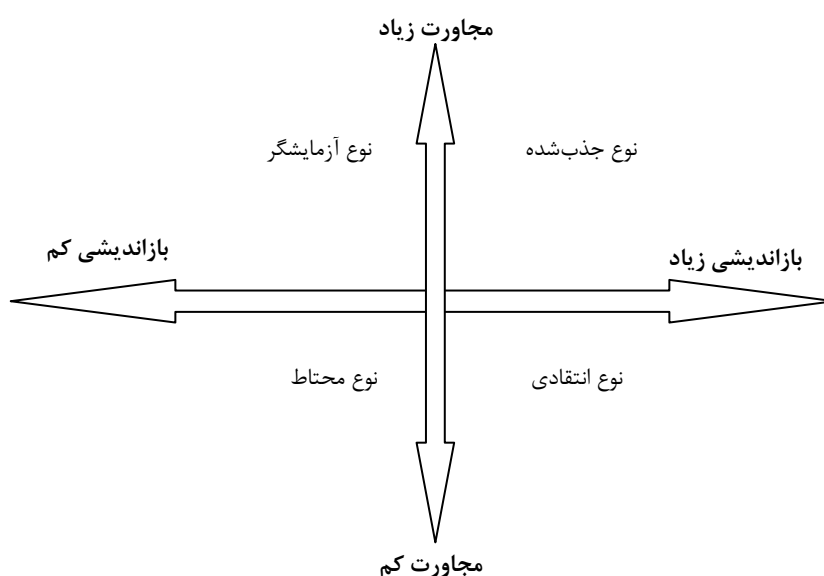
۵. نمونه‌ها متشکل از چهارده نفر آر دانشجویانی بودند که همگی در مقاطع ارشد و یا دکترا در دانشگاه‌های شهر بارسلون (عموماً در رشته‌های فنی و مهندسی) مشغول به تحصیل بودند. رنج سنی این دانشجویان از ۲۴ تا ۳۴ سال در نوسان بود و بیشتر آنها مقطع کارشناسی و یا کارشناسی ارشد خود را در دانشگاه‌های معتبر دولتی ایران (بویژه تهران) سپری کرده بودند و بواسطه استعداد تحصیلی خود موفق به دریافت بورسیه تحصیلی شده بودند.

نوع همانندجو (جذب شده): در سویه دیگر گروه انتقادی، کسانی قرار دارند که بیشتر جذب فرهنگ میزبان شده‌اند. این گروه بیشترین همانند گردی را نشان می‌دهند و نسبت به جنبه‌های فرهنگی کشور خود نقد بیشتری دارند و تمایل بیشتری برای آزمودن سبک‌هایی که با آن بیگانه هستند داشته و برای انتخاب شخصی خود اعتبار بیشتری قائل بودند. این دسته همچنین بیشترین ارزش‌های جهان وطنی را در میان مهاجرین نمایش دادند. همانند جوها اگرچه آن‌ها با ارزش‌های سنتی ایرانی آشنا و تا حدودی علاقمند بودند، با این حال حس راحتی بیشتری با ارزش‌های فرهنگ میزبان داشته و بیشتر متمایل بودند تا عناصری از فرهنگ‌های مختلف را با یکدیگر ترکیب کنند. آن‌ها شناخت خوبی از "نظام‌های نشانه‌ای" فعال در کشور میزبان داشتند و در "فضای سومی" که برای خود آفریده بودند رضایتمندانه زندگی روزمره خویش را مدیریت می‌کردند. بعلاوه این دسته بالاترین سطح اعتماد به نفس در برقراری ارتباط با دیگران را به نمایش گذاشته و نگرانی چندانی بابت آنکه افراد بومی آن‌ها را غریبه بیندارند، نداشتند. حفظ تماس‌های رسمی و غیررسمی عمیق و مکرر در فضاهای عمومی سبب شده بود به جای تلقی به مثابه یک اقلیت فرهنگی، خود را شهروندان یک جامعه چند فرهنگی بدانند که در آن امکان برخورداری از حقوق و مسئولیت‌های برابر را داشتند.

نوع محتاط. منظور از محتاط در اینجا قرار گرفتن درجایی مابین دو فرهنگ است. برخلاف گونه همانندجو (جذب شده) که مقاومت کمتری نسبت به ادغام شدید در جریان و نظم زندگی داشتند، گروه محتاط مرزهای مشخصی برای خود ترسیم کرده بودند و خود را برای پایبندی به آن‌ها متعهد می‌دیدند. انتخاب این دسته مواجهه انتخابی با سبک زندگی و ارزش‌های فرهنگی جامعه اسپانیایی بود. گشودگی آن‌ها مشروط بود و تمایل کمتری برای ترکیب‌بندی فرهنگی داشتند و اغلب ترجیح بر حفظ فضای خصوصی خویش داشتند. برای این گروه برقراری پل بین تفاوت‌های فرهنگی از طریق یک مفصل‌بندی رادیکال فرهنگی نه ضروری و نه امکان‌پذیر بود. گروه محتاط به جای آنکه تفاوت‌های فرهنگی را مقوله‌ای قابل تفسیر و در نتیجه منعطف ببینند، آن‌ها را برآمده از زمینه‌های گفتمانی و ساختاری می‌دیدند که فعالانه تفاوت‌های فرهنگی را بر می‌ساختند.

نوع آزمایش‌گر: این گروه کمترین مواجهه را با تنوع و پیوندی بودن داشتند. آن‌ها متوجه تفاوت‌های فرهنگی خود با فرهنگ اسپانیایی بوده و برخلاف دیگر گروه‌ها علاقه و تمایل کمتری برای تولید و مصرف "فضاهای سوم" داشتند. مجاورت کمتر با فرهنگ غربی

بیگانه (به خاطر مدت اقامت کوتاه‌تر، مهارت کمتر در استفاده از زبان و یا عدم اطمینان درباره مقصد نهایی موردنظر برای مهاجرت تا اندازه‌ای می‌تواند توضیح‌دهنده رویکرد محافظه‌کارانه و محتاط این گروه باشد. این دسته کاملاً واقف به تفاوت‌های فرهنگی جداکننده خویش از جامعه میزبان بودند. باین حال بابت قضاات نشدن و یا عدم مواجهه با هرگونه تجربه جدی کنار گذاری در اسپانیا، خرسند بودند. این تجربه مثبت اغلب به آن‌ها جسارت بیشتری برای تجربه کردن وجوهی از این فرهنگ بخشیده بود.



شکل ۱: گونه‌شناسی دانشجویان مهاجر ایرانی در مواجهه با دو فرهنگ

Figure 1: Typology of Iranian Immigrant Students Facing Two Cultures

روشن است که مدل فوق را می‌بایست ابزاری توضیحی^۱ در نظر گرفت. انواع نمایش داده شده در این مدل ضرورتاً انحصاری نیستند. برای نمونه عناصری از بازاندیشی به درجات مختلف در میان همه دانشجویان مشاهده شد. علاوه بر این موضوعی که دانشجویان نسبت به فرهنگ‌های اولیه و میزبان اختیار می‌کنند، همیشه ثابت نیستند زیرا برخی دانشجویان به تأثیرات برخی از تجارب منفی یا مثبت بر برنامه‌های آینده خویش و نیز بر تصمیم

1. Heuristic device

احتمالی آن‌ها برای بازگشت به کشور یا طولانی‌تر کردن اقامت خارج از کشور اشاره داشتند. قطع نظر از برخی تغییرپذیری‌ها، همه آن‌ها فرآیندی از گفتگوی بر سر هویت را تجربه کرده بودند که در نتیجه آن خود را قادر می‌دیدند تا به‌مثابه شهروندانی جهان‌وطن و مسئول، ظرفیت‌هایی جهانی برای تعلق ورزی به نمایش بگذارند.

بحث و نتیجه‌گیری

تلاقی فرهنگ، سیاست و عاملیت در سطوح جهانی و فراملی حوزه مطالعاتی دایاسپورا را به مقوله تحلیلی و تجربی مهمی در فضای علوم انسانی و اجتماعی تبدیل ساخته است. دایاسپورا استعداد و ظرفیت‌های ویژه‌ای را برای تجربه جهان وطنی فراهم می‌سازد همان‌گونه که جهان وطنی به‌مثابه یک ارزش و سبک زندگی می‌تواند بر گسترش ابعاد دایاسپورا مؤثر باشد. در این مقاله پیوندها و دلالت‌های متقابل دایاسپورا با جهان وطنی را نشان دادیم و فرصت‌ها و چالش‌های برآمده از مهاجرت‌های بین‌المللی را در مواجهه و تفسیر مقولات فوق مفهوم‌سازی کردیم. تحلیل‌های پسا ساختارگرایانه با تأکید بر نقش زبان و معناسازی‌های متکثر از هویت دایاسپوریک، رویکرد پسا استعماری با نشانه‌شناسی و رمز گشایی از نمادها و دو گانه سازی‌های شکل گرفته (بر ساخت شده) در فرهنگ و تاریخ، برش‌های نظری اصلی تفسیر ما در این مقاله را شکل دادند. پیچیدگی و تنوع تجربه دایاسپوریک اتکا به یک موضع نظری را در فهم کلیت آن دشوار می‌سازد و به‌کارگیری مفصل‌بندی مفهومی را برای فهم فرآیند، تجربه و سیاست آن در سطح فردی، ملی و بین‌المللی ضروری می‌سازد. در فضای در هم تنیده، شبکه‌ای شده، اشباع شده رسانه‌ای، فردی شده و مصرفی جامعه مدرن و در مواجهه با تنش‌ها و مخاطرات متنوع وجودی که انسان امروز با آن روبه روست، جهان وطنی هم به‌مثابه یک ارزش و هم یک استراتژی پروژه تحلیلی مهمی است که دستور مطالعاتی مهمی را در اختیار محققین قرار داده و فهم، مدیریت و سیاست‌گذاری برای آن را واجد اهمیت می‌سازد.

تشکر و سپاسگزاری

از معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی بابت اعطای فرصت کوتاه‌مدت آموزشی به اینجانب در کشور اسپانیا که فرصت تدوین مقاله حاضر را فراهم ساخت بسیار سپاسگزارم.

References

- Alonso, A and Oirazabal, J. (2010) eds. *Diaspora in the new media age: identity, politics and community*, Reno: University of Nevada Press
- Benhabaib, S. (2006) Democratic iterations: the local, the national and the global, in R. Post (ed.) *Another cosmopolitanism: The Berkeley Tanner lectures*, Oxford University Press
- Berry, J. (2005) *Acculturation: Living successfully in two cultures*, International Journal of Intercultural Relations, Vol. 29, 697-712
- Bhabha, H. (1990) *Dissemination: time, narrative and the margins of the nation*, in Nation and narration, edited by H. Bhabha, London: Routledge, 291-322
- Bhabha, H. (1994) *The location of culture*, London: Routledge
- Bhambra, G. (2011) Cosmopolitanism and postcolonial critique in Rovisco, M. and Norwicka, M. (eds) *The Ashgate research companion to cosmopolitanism*, Surrey: Ashgate.
- De Certeau, M. (1984) *The practice of everyday life, Berkley*: The University of California Press
- Delanty, G. (2012) (ed) *Routledge handbook of cosmopolitanism studies*, London: Routledge
- Derrida, J. (2005) *The principle of hospitality, in Parallax*, Vol. 11, No.1, 6-9
- Dharwalker, V (2011) *Diaspora and cosmopolitanism in Rovisco*, M. and Novicka, M. (eds) *The Ashgate Research companion to cosmopolitanism*, Surrey: Ashgate.
- Fine, R. (2007) *Cosmopolitanism*, London: Routledge
- Hall, S. (2006) (ed) *Resistance through rituals: Youth subcultures in postwar Britain*, London: Routledge
- Hall, S. (2008) *Cosmopolitanism, globalization and diaspora*: Stuart Hall in conversation with Pnina Werbner, in Werbner, P (ed) *Anthropology and the new cosmopolitanism: rooted, feminist and vernacular perspectives*, Oxford: Berg
- Hebdige, D. (2002) *Subculture: the meaning of style*, London: Taylor and Francis
- Kendall, G., Woodward, I., Skrbis, Z. (2009) *The sociology of cosmopolitanism: Globalization, identity, culture and government*, New York: Palgrave
- King, R. (2012) *Theories and typologies of migration: An overview and a primer*, Wiley Brandt series of working papers in international migration and ethnic relations, 3/12. Malmo University
- Leonard, P (2005) *Nationality between post-structuralism and postcolonial theory: A new cosmopolitanism*. Hampshire: Palgrave
- Loomba, A. (1998) *Colonialism, post-colonialism*, London: Routledge
- Lyotard, J., Bennington, G., Massumi, B. (1984) *The postmodern condition*, Minneapolis: University of Minnesota Press

- Mallick, M. (2017) *Postmodernity and leisure*, in k. Spracklen, B. Lashua, E. Sharpe & S. Swain (eds) *The Palgrave handbook of leisure theory*, London: Palgrave
- Nowicka, M. & Rovisco, M (eds) (2009), *Cosmopolitanism in practice*, Surrey: Ashgate
- Rovisco, M. & Nowicka, M. (eds) (2011), *The Ashgate companion to cosmopolitanism*, Surrey: Ashgate
- Safran, William (1991) "*Diasporas in modern societies: myths of homeland and return*", *Diaspora*, No. 1, Vol. 1.